

## جهانی شدن اقتصادی؛ امکان یا امتناع گزینه‌های دیگر (اسلام)

محمدجواد رنجکش\*

### چکیده

جهانی شدن، نیروی یکپارچه‌کننده‌ای است که جامعه جهانی را به‌سان بافت همگونی در می‌آورد. این بافت یکپارچه، از یک‌سو، پدیده‌ای اقتصادی و دربردارنده گردش سرمایه، انتقال فناوری و تجارت کالا و خدمات است؛ از سوی دیگر، ماهیتی غیراقتصادی دارد که گسترش آراء، عقاید، هنجارها و ارزش‌ها را شامل می‌شود. با رویکردی تبارشناسی به این پدیده می‌توان مشاهده کرد که جهانی شدن، ریشه در آراء و اندیشه‌های مکتب لیبرالیسم دارد و در مواجهه با رقبا یا شرکای فکری و مناطق جغرافیایی مختلف، آثار و پیامدهای متفاوتی نیز در پی داشته است. اگر دوران جنگ سرد و نظام دوقطبی، دوره ایدئولوژی‌های متضاد و مواجهه آن‌ها با یکدیگر بود؛ امروزه با حاکمیت اندیشه و نهادهای لیبرالیستی، سخن از آترناتیوهای دیگر دشوار است. در این بین، آنچه جهان اسلام و به‌خصوص ایران، در حوزه اقتصاد با آن مواجه است؛ اشکال مختلف رویارویی با فضای حاکم متأثر از جهانی شدن اقتصادی لیبرالیستی اعم از مقابله، انطباق، انکار یا الگوبرداری و بومی‌سازی جهانی شدن (globalization) است. در واقع، مسئله اصلی این است که با توجه به حاکمیت مباحث جهانی شدن در ابعاد مختلف (از جمله اقتصاد) و ترویج آن از سوی نهادهای سرمایه‌دارانه از یک طرف و تجربه عملی (practice) کشورهای مختلف جهان در اتخاذ و اجرای اصول و موازین برآمده از آن از طرف دیگر، باعنایت به اینکه «اسلام» در مباحث معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی با «لیبرالیسم» تفاوت‌های بنیادینی دارد، آیا صحبت از مدل‌های رشد و توسعه اسلامی جایز است؟

\* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد، ranjkesh@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۲

**کلیدواژه‌ها:** جهانی شدن، لیبرالیسم، اسلام، رشد و توسعه اسلامی.

**طبقه‌بندی JEL:** F02, F01

## ۱. مقدمه

جهانی شدن چیست؟ ابعاد آن کدام است؟ آیا تمایز و تفکیک انتزاعی میان ابعاد این پدیده امکان‌پذیر است؟ جهانی شدن اقتصاد به کدام معنی قابل تأویل است و چه شاخصه‌هایی دارد؟ مبانی فلسفی و فکری این بعد از جهانی شدن چیست؟ با عنایت به پرسش‌های فوق، از میان نسبت‌های چهارگانه «تساوی»، «تباين»، «عموم و خصوص من وجه» و «عموم و خصوص مطلق»، کدام‌یک بیانگر رابطه حوزه اندیشه (اقتصادی) اسلامی با پدیده جهانی شدن اقتصاد هستند؟ این‌ها سؤالاتی هستند که در این مقاله، راهنما و سائق نگارنده هستند و ساماندهی پژوهش را قوام می‌بخشند.

جهانی شدن از مفاهیم رایج در حوزه‌های علمی، شبه علمی و سیاسی و جزو مهم‌ترین میراث‌های باقی‌مانده برای هزاره جدید است، اما تعریفی دقیقی از آن وجود ندارد. در آثار گوناگون و پرشمار مربوط به فرهنگ، اقتصاد و سیاست در جهان معاصر، تعریف‌های متفاوت و گاه متضاد از این فرایند عرضه می‌شود و نشانه‌های امیدوارکننده چندانی از دستیابی به اجماعی نسبی بر سر مفهوم‌بندی و تعریف از آن به چشم نمی‌خورد. شاید بتوان گفت که اختلاف و ابهام و تشتت مورد نظر، بیشتر از آن است که معمولاً گریبان‌گیر این‌گونه مفاهیم رایج در حوزه‌های مختلف علوم انسانی - اجتماعی می‌شود.

این ابهام، اختلاف و تناقض مضاعف موجود در تعریف جهانی شدن، از عوامل گوناگونی ریشه می‌گیرد. برخی از این عوامل را می‌توان شناسایی کرد که یکی از آن‌ها چندوجهی بودن پدیده یا فرایند جهانی شدن است. امروزه، همه جوانب زندگی در دنیای معاصر، کم‌وبیش از فرایند جهانی شدن تأثیر می‌پذیرند و فرایند مورد نظر، هم اقتصادی است، هم سیاسی و هم فرهنگی. بی‌گمان تأکید بر هر کدام از جنبه‌های این فرایند، به تعریف‌ها و مفهوم‌بندی‌های خاص معطوف به مصداق‌های معین می‌انجامد.

واژه جهانی (global) از چهار صد سال پیش و اصطلاحاتی چون *globalizing*، *globalization* و *globalism* از دهه ۱۹۶۰ در متون علمی و ادبی به کار گرفته شده است (نهایندیان، ۱۳۸۳: ۱۷). به قول مالکوم واترز اگر در دهه ۱۹۸۰ «پست مدرنیسم» اصطلاح رایج علوم اجتماعی محسوب می‌شد، در دهه ۱۹۹۰ جهانی شدن جانسین آن شد و یا

آن‌طور که استفن کرزنر نقل می‌کند، میزان کاربرد کلمه جهانی شدن در متون علوم اجتماعی از بیست بار در سال ۱۹۸۰ به بیش از هزار بار در سال ۱۹۹۸ رسید (Karsner, 2001: 2). اصطلاح جهانی شدن، زمانی که تمامی جهان به‌عنوان پدیده یگانه‌ای شناخته می‌شود و می‌توان آن را به‌مثابه یک کل یا یک موجود به هم پیوسته دید، برای کلیت فراگیر و به هم پیوسته جهان بشری به‌کار می‌رود. به همین دلیل نیز globalization به جهانی شدن ترجمه می‌شود. آن‌گونه که مارتین آبرو نیز توضیح می‌دهد پسوند ization زمانی به‌کار می‌رود که یک فرایند و دگرگونی اساسی در حال انجام است. مثل urbanization که به معنی فرایند شهری شدن است و به روندی اطلاق می‌شود که طی آن، جوامع روستایی به‌تدریج به جوامع شهری تبدیل می‌شوند (Albrow, 1996: 81). در نظر اول، جهانی شدن ممکن است با این تعریف اجمالی فهمیده شود: به هم پیوستگی وسیع، عمیق و سریع تمامی ابعاد زندگی اجتماعی در عرصه جهانی از امور فرهنگی تا جرم و جنایت و از مسائل مالی تا امور معنوی و روحانی (Held, 1999: 2).

جهان‌گرایان افراطی معتقدند جهانی شدن، عصر جدیدی از تاریخ بشر است که در آن دولت - ملت‌ها به پدیده غیرطبیعی و واحدهای کاری غیرضروری و حتی ناممکن در عرصه جهانی به‌خصوص در اقتصاد و جهانی شدن بدل شده‌اند (Ohme, 1995: 5). بخش عمده‌ای از این نگرش، بر تحولات حوزه اقتصاد متمرکز است و منطق نظری آن در بسیاری از موارد بر نظریه اقتصادی مبتنی شده است. از دید آنان، زندگی اقتصادی در این عصر جدید «غیرملتی» شده است. پدیده‌های جدیدی مانند «بازار جهانی» و «سرمایه جهانی»، اقتصاد بدون مرزی را در عرصه جهانی به‌وجود آورده است که دولت - ملت‌ها در آن نقش کوچک و غیرماهوی دارند.

دیوید هلد، آنتونی مک‌گرو و دیگر همکارانشان تعریف مشخصی از جهانی شدن بدین شرح ارائه می‌دهند: فرایند یا مجموعه‌ای از فرایندها که دگرگونی در فضای سازمان‌های روابط و انجمن‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد. این دگرگونی‌ها با وسعت، عمق، سرعت و میزان تأثیر آن‌ها سنجیده می‌شود و جریان‌های فراقاره‌ای، بین قاره‌ای و بین منطقه‌ای، نیز شبکه‌های اقدام، تعامل و اعمال قدرت را در بر می‌گیرد (Held, 1999: 16). به اعتقاد رابرت کاکس مشخصات روند جهانی شدن عبارت است از بین‌المللی شدن تولید، نوشتن تقسیم بین‌المللی نیروی کار، مهاجرت جدید از جنوب به شمال و ایجاد محیط جدید. به اعتقاد آنتونی گیدنز جهانی شدن یعنی عمیق شدن روابط اجتماعی در سطح وسیع به‌طوری

که فاصله‌ها نامحسوس شوند و بتوان علت وقوع یک حادثه در یک محل را در منطقه‌ای کاملاً مجزا و دور جست‌وجو کرد. به نظر رونالد رابرتسون جهانی شدن صرفاً روند عینی گسترش ارتباط تنگاتنگ نیست، بلکه به آگاهی و امید ذهنی - یعنی عمق و وسعت آگاهی از جهان به‌عنوان تنها مکان - نیز اشاره دارد.

علی‌رغم همانندی‌ها/ناهمانندی‌های موجود در تعاریف مذکور، در اندیشه غالب نظریه‌پردازان جهانی شدن، این پدیده را می‌توان به سه حوزه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به هم مرتبط ارجاع داد که از نیرو و ویژگی هم‌افزایی نسبت به یکدیگر برخوردارند. آنچه در این نوشتار مد نظر است، بعد اقتصادی آن است.

## ۲. جهانی شدن اقتصاد

از لحاظ تاریخی، تقدم و برتری به جهانی شدن اقتصاد تعلق دارد. با آنکه می‌توان پیشینه‌ای حدود چندین دهه و حتی چند سده برای تحولات مؤثر در شکل‌گیری یک جامعه و نظام سیاسی جهانی و یا فرهنگ جهانی شناسایی کرد، اما قدمت فرایند جهانی شدن اقتصادی بیشتر است. ادغام و همگرایی اقتصادی در عرصه جهانی از سده شانزدهم تا سده نوزدهم رفته‌رفته بیشتر شد و سرمایه‌داری به‌مثابه شکل مسلط نظام اجتماعی - اقتصادی قد علم کرد و همراه با گسترش سرمایه‌داری، فرایند جهانی شدن اقتصادی نیز با شتاب و شدت فزاینده‌ای تداوم یافت. دهه‌های پایانی سده نوزدهم و سال‌های آغازین سده بیستم، زمان شکوفایی یکی از جنبه‌های اصلی جهانی شدن اقتصادی بود. در این دوره، حجم تجارت بین‌المللی به‌نحو بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و سرمایه‌داری جوان گام‌های بلندی در راستای تبدیل جهان به بازاری واحد برای فروش تولیدات خود برداشت (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۶۲). نویسنده کتاب *درآمدی بر اسلام و جهانی شدن* نیز بر آن است که جهانی شدن اقتصاد که به نظر غالب متفکران مسائل جهانی، وجه غالب جهانی شدن را تشکیل می‌دهد، با عالم‌گیر شدن نظام سرمایه‌داری و الگوی اقتصادی لیبرال تعریف می‌گردد (سجادی، ۱۳۸۳: ۴۶). هابرماس در بیان مفهوم جهانی شدن نیز تعبیر مشابهی دارد. وی معتقد است «جهانی شدن اقتصاد مهم‌ترین بعد جهانی شدن است. کیفیت تازه این وجه جهانی شدن، کمتر مورد تردید کسی است. تعاملات اقتصادی جهانی در مقایسه با فعالیت‌های محدود ملی، به چنان سطحی رسیده که هیچ‌گاه سابقه نداشته است و چنان بر اقتصادهای ملی اثر مستقیم دارد که تاکنون هرگز شناخته شده نبود» (هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۰۲). نویسندگان مارکسیستی و منتقد جهانی شدن نیز

در برداشت خود، بر تلاش و تکاپوی اقتصادی تمدن غرب برای سلطه بر جهان در سه حوزه تولید، توزیع و مصرف، تأکید می‌کنند.

به‌ترتیب، از دهه ۱۹۶۰ که برای نخستین بار اصطلاح جهانی شدن به فرهنگ لغات آکسفورد رسوخ نمود، به‌عنوان فرایندی اقتصادی شناخته شد. فرایندی که در آن، به تدریج پدیده‌ها و روابط اقتصادی جنبه جهانی می‌یابند. عمده‌ترین شاخص جهانی شدن اقتصادی، حوزه تجارت است. آمار نشان می‌دهد که تجارت جهانی دائماً در حال رشد است و به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ حجم تجارت جهانی به سرعت گسترش یافته است. حجم تجارت جهانی در پایان دهه ۱۹۹۰ به حدود ۹ برابر اواسط دهه ۱۹۸۰ رسیده است (Gilpin, 2002: 5). نکته جالب در رشد تجارت جهانی، افزایش حجم تجارت کالا و خدمات است. اگر در گذشته، بخش مهمی از تجارت جهانی به مبادله مواد خام اختصاص داشت؛ در دهه‌های پایانی قرن بیستم، رشد صادرات مصنوعات کارخانه‌ای و خدمات، انکارناپذیر است. در این حوزه، از نظر متفکران لیبرال، جهانی شدن به این معنی نیست که بخش عمده تولید خالص یا ناخالص ملی کشورها وابسته به تجارت باشد؛ بلکه از دیدگاه آن‌ها به وجود آمدن شرایط و محیط جهانی و نیز استانداردهای جهانی برای نقل و انتقال کالا مهم‌ترین مشخصه تجارت جهانی است (سلیمی، ۱۳۸۴: ۵۲).

پس از جنگ جهانی دوم، با ظهور نظام «برتن وودز» و سپس موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT)، و در نهایت تأسیس سازمان تجارت جهانی (WTO)؛ همچنین ایجاد نهادهایی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، شاهد ظهور نظم تجارت جهانی بوده‌ایم. در عرصه امور مالی و جریان سرمایه، جریان رسمی مالی در سال ۲۰۰۱ به نسبت ۱۹۷۰ بیش از پنج برابر شده است. گردش مالی در بازار جهانی مبادلات خارجی از ۱۷/۵ تریلیون دلار در سال ۱۹۷۹ به ۳۰۰ تریلیون دلار در سال ۱۹۹۸ رسیده است (Held, 1999: 208). به نظر گیدنز هم، شاخص مهم، همین جهانی شدن بازارهای مالی است که به‌طور لحظه‌ای در حال افزایش و گسترش است. از نگاه وی، جهانی شدن اقتصاد یک واقعیت است و صرفاً ادامه روند سال‌های پیش یا بازگشت به آن‌ها نیست. درحالی‌که دادوستد بسیاری هنوز در سطح منطقه‌ای انجام می‌شود؛ اقتصادی کاملاً جهانی در سطح بازارهای مالی وجود دارد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۳۶).

بعضی از صاحب‌نظران مانند واترز، رشد سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم را نشانه مناسبی برای جهانی شدن اقتصاد نمی‌دانند؛ اما می‌توان گفت که افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم

خارجی، شاخص اساسی برای به هم پیوستگی اقتصادها در عرصه جهانی است. براساس آمارها، در سال ۲۰۰۰، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به نسبت ۱۹۷۰ بیش از ۱۰۰ برابر افزایش یافته است و سرمایه ورودی به کشورهای در حال توسعه حدود ۸۰ برابر و به کشورهای توسعه‌یافته بیش از ۱۱۵ برابر شده است. این امر نشان‌دهنده به هم پیوستگی روزافزون و انکارناپذیر سرمایه در عرصه جهانی است (UNCTAD, 2004: 29). بُعد دیگر جهانی شدن اقتصاد، شکل‌گیری و کنترل جهانی شرکت‌های چندملیتی است. از نظر هلد و مک‌گرو، در سرآغاز قرن بیست و یکم، عمده اقتصاد جهان به وسیله ۵۰۰ شرکت بزرگ چندملیتی اداره می‌شود و بیشتر سرمایه، فناوری و تولید جهانی وابسته به آنهاست.

ویژگی دیگر جهانی شدن اقتصاد، گرایش به یک «وحدت سازمانی» در عرصه اقتصاد جهانی است. چه در عرصه شرکت‌های بزرگ و چه از نظر ساختار سازمان‌های دولتی، گرایش به سمت وحدت، ادغام و یکپارچگی در عرصه جهانی است. در نهایت، می‌توان از جهانی شدن تحرک و میزان نقل و انتقال نیروی کار به‌عنوان یکی دیگر از شاخص‌های اقتصاد جهانی نام برد. از دیدگاه واترز به تدریج «طبقات اجتماعی فراملی» تشکیل می‌شوند که هم منافع و هم عرصه فعالیت آنها جهانی است.

## ۱.۲ مبانی نظری جهانی شدن

در ابتدای این نوشتار، فرض نگارنده آن بود که جهانی شدن به‌طور عام، و جهانی شدن اقتصادی به‌طور خاص، با مبانی و تفکرات اسلامی و در نتیجه نظریات اقتصادی مستنبط و مستخرج از آن سازگار نیست. از این رو، بررسی مبانی نظری پدیده جهانی شدن امری بایسته و شایسته است.

از نظر مایکل مان، در بحث جهانی شدن؛ با آمیزه‌ای از روندهای ایدئولوژیک، اقتصادی، نظامی و سیاسی روبه‌رو هستیم. ماهیت چندجانبه جهانی شدن، پیش از این در مراحل اولیه‌اش آشکار بود. این مراحل چندین قرن به درازا کشید و با تسخیر جهان در اواخر قرن پانزدهم توسط کاشفان اروپایی شتاب گرفت. اما توسعه و گسترش آنها چندجانبه بود: گسترش جهانی سرمایه‌داری و امپریالیسم اروپا و ایدئولوژی‌های آن مانند مسیحیت، فردگرایی و نژادپرستی و بعدها لیبرالیسم، سوسیالیسم و دمکراسی از آن جمله است (امینی، ۱۳۸۳: ۸۹). رابرتسون که خود از نخستین نویسندگان این موضوع به‌شمار می‌آید، بر این باور است که جهانی شدن چیز تازه‌ای محسوب نمی‌شود، بلکه تاریخ آن به زمان نوگرایی و ظهور

سرمایه‌داری برمی‌گردد (Robertson, 1992: 55). باری آکسفورد ضمن تأیید رابطه جهانی شدن با تجدد و مدرنیته؛ از نظر پیشینه تاریخی، میان عوامل جهانی شدن و نمودهای آن تفاوت می‌گذارد. از نظر این پژوهشگر، جهانی شدن نه مترادف با تجدد است و نه مولود آن، بلکه وضعیتی است که با روند تجدد شتاب بیشتری می‌گیرد و روند تجدد را نیز سرعت می‌بخشد (آکسفورد، ۱۳۷۸: ۳۲). آنتونی گیدنز، جهانی شدن را با وضعیت مدرنیسم پیوند می‌زند. به نظر وی، جهانی شدن امری جز حرکت شتاب‌آلود مدرنیته نیست. وی جهانی شدن را حاصل جمع مجموعه‌ای از لوازم و پیامدهای جامعه مدرن می‌داند که در بستر این جامعه شکل می‌گیرد. وی معتقد است که جامعه مدرن با ویژگی‌های خاص نظیر نظام سرمایه‌داری و تولید کالا، صنعت‌گرایی، کنترل هماهنگ دولت از طریق تکنولوژی و تمرکز بر ابزارهای صنعتی برای کنترل و هدایت، به صورت طبیعی به سوی جهانی شدن حرکت می‌کند (سجادی، ۱۳۸۳: ۲۳-۲۴). والرشتاین نیز در چهارچوب نظریه نظام جهانی، جهانی شدن را با پویایی تاریخی نظام سرمایه‌داری پیوند می‌زند. در برداشت وی - که بیشتر از دید اقتصادی و به‌ویژه اقتصاد بین‌الملل به تحلیل می‌پردازد - جهانی شدن، به جهان‌گیر شدن و فراگیر شدن اقتصاد سرمایه‌داری تفسیر می‌شود. بنابراین، توسعه و فراگیری نظام سرمایه‌داری عامل اصلی پدید آورنده مقوله جهانی شدن است (گروه نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۱۴-۱۱۵).

آنچه از یافته‌های فوق بر می‌آید، ارتباط وثیق میان جهانی شدن و نظام سرمایه‌داری است؛ اما پرسش اساسی این است که خود نظام سرمایه‌داری از چه منبع و آبشخوری سیراب می‌شود. از نظر بررسی سیر تفکر تاریخی، همان‌طور که ارزش‌های رنسانس، موتور حیات‌بخش چالش اصلاح مذهبی قرار گرفتند، همان‌طور هم مؤلفه‌های ارزشی و فکری نظام اقتصادی سرمایه‌داری، مبنای دگرگون‌کننده ماهیت سیستم سیاسی شد. ارزش‌های لیبرال، در تمامی سطوح، به تدریج به تحکیم خود پرداختند و از حیطه‌ای به حیطه دیگر نفوذ کردند و بنیان‌ها را شکل دادند. سیستم اقتصادی سرمایه‌داری، منطق ارزشی لیبرال را که رقابت قوام‌دهنده حیات بشری است و مالکیت جزو حقوق طبیعی انسان‌هاست، به نمایش گذاشت. فرهنگ هلنیستی، که منطق ارسطویی را به اروپا آورد، زیربنای لیبرالیسم، به‌عنوان ساختار و ارزش قرار گرفت. لیبرالیسم، به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و یک کلیت تاریخی، پس از استقرار در اروپا و درنوردیدن آن قاره، به سوی ماورای این جغرافیا به حرکت درآمد. فرآیند جهانی شدن در واقع همان فرآیند نفوذ، گسترش، بسط و نافذ شدن ارزش‌ها، ساختارها و نهادهای لیبرال در عرصه فرای قاره اروپا، باید در نظر گرفته شود.

در واقع، جهانی شدن، به‌عنوان یک فرایند؛ نباید چیزی جز تک‌محوری شدن گیتی و حاکمیت بنیان‌ها و ارزش‌های لیبرال در نظر گرفته شود. جهانی شدن، مطلوب‌ترین سیستم اقتصاد را سرمایه‌داری محسوب می‌کند. جدا از اینکه چه تعریفی برای جهانی شدن مطرح شود و بدون اینکه درگیر این نکته شویم که ریشه جهانی شدن در کدام نقطه گیتی پا گرفته است، جهانی شدن مساوی با مشروعیت‌دادن به سیستم اقتصادی سرمایه‌داری است. تمامی اصول و بنیان‌های حیات دهنده لیبرالیسم - که حیات خود را بعد از فروپاشی عصر ظلمت و دوران قرون وسطی در اروپا آغاز کرد - عناصر و مؤلفه‌های پدیده جهانی شدن محسوب و در تعریف لحاظ می‌شود. به عبارت دیگر، ماهیت و جوهره لیبرالیسم و جهانی شدن یکسان است، هر چند تفاوت در اندازه‌ها و میزان‌ها وجود داشته باشد.

از نظر کیفی، پدیده جهانی شدن و لیبرالیسم، هم‌بستر و هم‌سنگ هستند و در راستای یکدیگر حرکت می‌کنند. جهانی شدن به‌عنوان یک فرآیند، بسط لیبرالیسم - چه در شکل ساختاری و چه در هیبت ارزشی آن - به سراسر جهان است. تمامی کشورها، در بطن سیستم اقتصادی سرمایه‌داری جهانی، فعالیت می‌کنند و از این رو، شاهد پیوستگی اقتصادی کشورها هستیم. وابستگی متقابل اقتصادی، در شکل‌های گوناگون و اندازه‌های متفاوت، به وجود آمده است. این، به معنی آن است که بعد اقتصادی لیبرالیسم به‌طور کامل نهادینه شده و در سطح گیتی مشروعیت عملیاتی و هنجاری یافته است. هر چند تفاوت‌های شکلی - به دلیل وجود سطوح مختلف توسعه‌طلبی - می‌بایستی به نظر برسند. قانون ظروف مرتبط حکم می‌کند که همسویی و تنیدگی بین تمامی اجزای حیات‌بخش اجتماع وجود داشته باشد. پس، پر واضح است که ارزش‌های هم‌سنگ ساختارهای متناسب سیاسی نیز باید شکل بگیرند. با توجه به این واقعیات است که در بلندمدت، گریزی جز این نخواهد بود که کشورهایی که به دایره سیستم اقتصادی سرمایه‌داری متصل شده‌اند، ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی لیبرال را که فردمحور، برابری‌طلب و جست‌وجوگر حقوق فردی است، در گستره سرزمین‌های خود بیابند.

کشورهای جهان؛ بعد اقتصادی لیبرالیسم، یعنی سرمایه‌داری را به‌عنوان مطلوب‌ترین شیوه تولید قبول کرده‌اند، زیرا نتایج آن ملموس است و با توجه به شرایط، کشورهای غربی به این نتیجه رسیده‌اند که آنان گریزی جز این ندارند که برای دستیابی به رفاه - که مورد خواست مردم است - به این شیوه تولید متوسل شوند. پذیرش بعد اقتصادی لیبرالیسم - که برآمده از ضرورت تحقق رفاه است - حکم می‌کند که لیبرالیسم در بُعد فرهنگی، اجتماعی و



سیاسی آن هم در آغوش گرفته شود. بسیاری از جوامع، که لیبرالیسم را در ابعاد غیراقتصادی آن نفی می‌کنند، با آغوش باز جهانی شدن را پذیرا شده‌اند، بدون اینکه به این نکته ظریف توجه کنند که جهانی شدن و لیبرالیسم در تمامی ابعاد آن، دو روی یک سکه هستند.

جهانی شدن در واقع، به معنی تفوق ایدئولوژیک غرب و سلطه ارزش‌های غربی است. در بطن جهانی شدن، غرب موفق خواهد شد که در بستر پذیرش (آگاهانه یا ناآگاهانه) دیگر جوامع، به تحقق سلطه جهانی توفیق یابد. سلطه در این چهارچوب به معنی تفوق نظامی و یا اختناق سیاسی نیست، بلکه به مفهوم تعریف پدیده‌ها و واقعیات در چهارچوب ارزش‌های لیبرال است. به تبع یکپارچگی ارزشی، پر واضح است که ساختارهای متناسب هم - که همانا ساختار سیاسی دموکراتیک و ساختار اقتصادی سرمایه‌داری است - پا به صحنه بگذارند. با در نظر گرفتن این واقعیات است که می‌بایستی به ارزیابی و تعریف فرایند جهانی شدن پرداخت. اما با توجه به گرایش‌های ارزشی حاکم و تجارب تاریخی، جهانی شدن به ضرورت مؤلفه‌های حیات دهنده، از تیدگی فزاینده‌ای با لیبرالیسم در تمامی ابعاد آن، برخوردار است. جهانی شدن؛ به معنی انتقال ارزش‌ها و ساختارهای لیبرال - که ریشه در کیفیت حیات در غرب دارد - به سرزمین‌های ویران اروپاست. اینکه چه زمانی این فرایند، در خارج از غرب ماهیت نهادینه پیدا می‌کند، مشخص و معین نیست. اما آنچه انکارناپذیر به نظر می‌رسد، این نکته است که باید به جهانی شدن به‌عنوان یک فرآیند توقف‌ناپذیر و مستمر نگریسته شود.

در مجموع، نظریات لیبرال و نو لیبرال - همچون مکتب شیکاگو - را نزدیک‌ترین تئوری‌ها برای تبیین مفهوم جهانی شدن باید در نظر گرفت. این نظریات، با تأکید بر همکاری در بعد اقتصادی، از تأکید بر ابعاد امنیتی و سیاسی نظریات رئالیسم در سیاست بین‌الملل می‌کاهند. دستیابی به همکاری در سطح بین‌الملل را آسان‌تر در نظر می‌گیرند. لیبرال‌ها، با تأکید بر نقش بازیگران غیردولتی، اعم از سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، انجمن‌ها، رژیم‌های بین‌المللی و حتی افراد و گروه‌ها؛ ملت - دولت‌ها را تنها بازیگران عرصه روابط بین‌الملل نمی‌دانند و با تأکید بر هنجارها و قواعد و حقوق بین‌الملل، از اقتدارگریز بودن محیط بین‌الملل فاصله می‌گیرند. نئولیبرال‌ها معتقدند هر چه اقتصاد جهانی تر باشد، سازندگان یا تولیدکنندگان بیشتری در کشور می‌توانند از کالاها، فرایندهای تولید و بازارهای دیگر کشورها منتفع شوند. جهانی شدن گسترش دانش و فناوری را تشویق می‌کند و این عمل، به‌نوبه خود فرصت‌های رشد اقتصادی را در سراسر

جهان افزایش می‌دهد (اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۴۳). سفارش‌های نئولیبرالیسم؛ شامل کاهش مقررات تجارت، خصوصی‌سازی فعالیت‌های عمومی و دارایی‌ها، و حذف یا کاهش برنامه‌های رفاه اجتماعی و کاهش مالیات‌ها بر روی تجارت طبقه سرمایه‌گذار است. در قلمرو بین‌المللی، نئولیبرالیسم جنبش آزاد کالاها، خدمات، سرمایه و پول را برای عبور از مرزهای ملی فرامی‌خواند (Kotz, 2002: 5).

به‌ترتیب، جهانی شدن با ترویج و گسترش اقتصاد لیبرال، بازار آزاد و تجارت بین‌المللی، الگوی تولید و مصرف را در کشورهای ملی با چالش جدی مواجه می‌سازد. این امر، موجب می‌گردد تا اقتصاد ملی کشورهای در حال توسعه در وضعیتی خطیر و اجتناب‌ناپذیر قرار گیرد. این وضعیت، الگوی نظام اقتصادی وابستگی یا تقسیم کار بین‌المللی را تداعی می‌کند که در نهایت، کشورهای جنوب و در حال توسعه را در یک نقطه برگشت‌ناپذیر قرار می‌دهد. علاوه بر این، الگوی مصرف و تولید سرمایه‌داری لیبرال در بیشتر موارد بسترها و ویژگی‌های فرهنگی و ارزشی متناسب با خود را نیز بر دیگر جوامع تحمیل می‌کند. البته آنچه با عنوان تحمیل اقتصاد لیبرال بر عرصه نظام اقتصاد جهانی مطرح می‌گردد، از سوی متفکران لیبرال و نظریه‌های راست اقتصادی در چهارچوب موفقیت الگوی لیبرال بر دیگر نظریه‌های اقتصادی است. آن کروگر این نکته را چنین توضیح می‌دهد:

در دهه هشتاد، بیشتر تصمیم‌گیران اقتصادی کشورهای در حال توسعه با اذعان بر ناکامی استراتژی اقتصادی مبتنی بر حمایت‌گرایی و کنترل دولتی، ضرورت حرکت به سوی آزادسازی اقتصادی و وارد شدن در مبادلات بین‌المللی و تجارت جهانی را در پیش گرفتند. برای بهره‌مندی از منابع سرمایه بین‌المللی و دستیابی به رشد اقتصادی، این کشورها ناگزیر بودند تا اقتصادهای ملی را با اقتصاد جهانی همگون کنند و استانداردهای جهانی را مورد توجه قرار دهند. این امر، به معنی پیوستن این کشورها به نظام اقتصاد جهانی مبتنی بر بازار آزاد و الگوی لیبرال بود (Krueger, 2002: 86).

## ۱.۱.۲ دو روی سکه جهانی شدن

جهانی شدن، با توجه به ویژگی‌ها و ریشه‌های فکری‌اش به‌طور عمده دو چهره مادی و ذهنی را بر می‌تاباند: بعد تکنولوژیک و بعد ایدئولوژیک. مقصود از رویه تکنولوژیک جهانی شدن توسعه و گسترش تکنولوژی ارتباط جمعی و به‌ویژه تکنولوژی اطلاعات است. جهانی شدن تکنولوژی اطلاعات به وضعیتی اشاره دارد که بر اثر کشف و ساخت تکنولوژی‌های جدید ارتباطی، اطلاعات و نیازمندی‌های بازرگانی و تجاری کشورها از

طریق شبکه‌های اینترنت، ماهواره و نرم‌افزارهای رایانه‌ای قابل تأمین هستند. بنابراین، جهانی شدن تکنولوژی، توسعه ابزارهای جدید اطلاعاتی به منظور تبادل افکار، ایده‌ها و باورهایست (سجادی، ۱۳۸۶: ۷۶).

### ۲.۱.۲ پیامدهای تکنولوژیک جهانی شدن

الف) تجدید ساختار اجتماعی - اقتصادی: همان‌گونه که نخستین انقلاب صنعتی غرب، ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جوامع غربی را دچار تحول و دگرگونی کرد؛ انقلاب تکنولوژیک قرن بیستم نیز به صورت ساختار اجتماعی و اقتصادی، جوامع را دستخوش دگرگونی ساخت.

ب) تجدید ساختار سیاسی: تکنولوژی جدید که جهانی شدن، خبر از جهان‌گیر شدن آن می‌دهد، ساختار سیاسی جوامع را نیز دستخوش دگرگونی می‌سازد. این تأثیر را هم در روابط قدرت می‌توان ردیابی کرد و هم در سازمان بروکراتیک حکومت. تکنولوژی جدید فرایند حمایت و تقاضا را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و از این طریق خواسته‌های جدیدی را به سیستم سیاسی وارد می‌کند. از سوی دیگر، گرایش‌های عام و جهان‌شمول در کنار رشد ایده محل‌گرایی و ناسیونالیسم، ساختار سیاسی را با نوعی تناقض همراه می‌کند.

مقصود از رویه ایدئولوژیک جهانی شدن، آن است که جهانی شدن مشتمل بر مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای مرتبط با زندگی عملی جوامع انسانی است. به عبارت دیگر، از آنجا که جهانی شدن حداقل از منظر فرهنگی، برخی ارزش‌ها و آرمان‌ها را به جوامع می‌آموزد و مواضع آنان را در برابر حوادث و پرسش‌های جاری روشن می‌کند و راهنمای عمل ایشان قرار می‌گیرد؛ دارای بعد ایدئولوژیک است.

### ۳. اسلام و جهانی شدن

در باب نسبت اسلام - به عنوان مجموعه‌ای از آموزه‌ها و انگاره‌های آسمانی و دینی - و پدیده جهانی شدن، و در به آزمون گذاردن رابطه گسترش تفکر جهانی شدن (اقتصادی) و امکان/امتناع طرح اقتصاد اسلامی (مدل رشد و توسعه اسلامی)، کشف دیدگاه و پاسخ اسلام به ابعاد دوگانه تکنولوژیک/ایدئولوژیک جهانی شدن امری بدیهی و اولیه به شمار می‌آید. رویکرد اسلام در مورد رویه تکنولوژیک جهانی شدن شامل دو پاسخ کلی است:

الف) اسلام با بعد تکنولوژیک جهانی شدن سازگار است و آن را می‌پذیرد. در این

رویکرد، تکنولوژی به‌عنوان دانش فنی برای دستیابی به اهداف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در حوزه روش‌ها جای می‌گیرد. طرفداران این رویکرد میان دو حوزه روش و ارزش یا هست‌ها و باید‌ها جدایی افکنده‌اند و بر این نکته تأکید دارند که حوزه روش‌ها از قلمرو دین و باورهای دینی خارج است و در نتیجه، روش‌ها و فنون را نمی‌توان از خاستگاه‌های فکری و فرهنگی سنجید. در این تلقی، تکنولوژی به‌عنوان ابزارها و روش‌های جدید زندگی در ابعاد مختلف حیات اجتماعی، پدیده‌ای کاملاً فرا دینی، فرافرهنگی و غیربومی است که مشروط به فرهنگ و اندیشه خاصی نمی‌گردد. در این رویکرد، اسلام جهانی شدن را به‌طور خاص در حوزه اقتصاد پذیرفته و تضادی با آموزه‌های خود نمی‌بیند.

ب) نگرش دوم کاملاً در جهت مقابل رویکرد نخست قرار دارد. در این تلقی، دین به‌عنوان مجموعه‌ای از احکام، عقاید و اخلاق، همه امور زندگی انسان را در حوزه خود قرار می‌دهد؛ بنابراین، جامعه دینی ناگزیر باید از روش‌ها و ابزارهای دینی استفاده کند. تکنولوژی جدید، بر بستر فرهنگی و اجتماعی غرب روئیده است و با خود پیش فرض‌های ناسازگار با اسلام را حمل می‌کند و بنابراین، جامعه اسلامی نمی‌تواند از این روش‌ها و فنون استفاده کند. چنین برداشتی از نظر تئوریک محتمل است، اما از نظر عملی با مشکلات جدی مواجه است. اندیشه دینی وهابیت با تأکید بر اصالت النص و اصالت الحذر در اشیاء، به این نگرش تمایل نشان می‌دهد، زیرا کلیه ابزارها و روش‌های جدید زندگی که بر بستر تکنولوژی جدید غرب شکل می‌گیرد، در حوزه ما لا نص فیه ارجاع داده می‌شود و حکم عدم جواز بر آن باز می‌گردد. در این چهارچوب، کلیه روش‌ها و فنون رنگ و بوی دینی و غیردینی به خود می‌گیرد و اسلام در تعارض با تکنولوژی جدید که در عصر جهانی شدن وجه غالب آن را تکنولوژی اطلاعات ترسیم می‌کند، توضیح داده می‌شود. به قول کاستلز، تکنولوژی جدید قابل تفکیک از الزامات و لوازم فکری و فرهنگی خاص خود نیست.

اما در بعد ایدئولوژیک، این بعد از جهانی شدن نسبت به رویه تکنولوژیک آن تعارض بیشتری با اسلام و باورهای دینی دارد، زیرا جهانی شدن سیاست، فرهنگ و اقتصاد، ارزش‌ها و آموزه‌هایی را با خود همراه دارد که به‌طور عمده در تعارض با باورها و ارزش‌های اسلامی است. این تعارض بخصوص در رویکردی که جهانی شدن را مترادف با غربی شدن یا غربی‌سازی تفسیر می‌کند، از وضوح بیشتری برخوردار است. به هر حال، حتی در تفسیر خوش‌بینانه از جهانی شدن که آن را به‌عنوان یک پروسه طبیعی می‌داند، باز هم نوعی تعارض فرهنگی و ارزشی میان جهانی شدن و آموزه‌های اسلامی مشاهده می‌شود. این تعارض ناشی

از ماهیت زندگی جدید و جامعه مدرن است که در فرایند جهانی شدن توسعه می‌یابد. گیدنز این نکته را چنین بیان می‌کند: در جامعه‌های رهایی‌یافته از قیدوبندهای جوامع سنتی، چگونه باید زندگی کرد؟ لزوماً پای مسائل و پرسش‌های دیگری به میان کشیده می‌شود که از سنخ پرسش‌های اخلاقی و وجودی است. مباحث مرتبط به سیاست زندگی را باید هموارکننده راه بازگشت پرسش‌های سرکوب شده دانست. این‌گونه مباحث در عمل خواهان اخلاقی‌کردن زندگی اجتماعی و نوسازی حساسیت‌ها نسبت به پرسش‌هایی هستند که نهادهای دوران تجدد به انحلال آن‌ها کمر بسته بودند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۳۱۳).

به گفته گیدنز، سیاست زندگی به مفهوم سیاست تصمیم‌گیری‌های مربوط به زندگی است. این تصمیم‌گیری‌ها کدام‌اند و چگونه باید آن‌ها را به صورت مفاهیم درآورد؟ بالطبع، پاسخ عصر جهانی شدن به این پرسش و نظایر آن، بر پیش‌فرض‌های ارزشی، اخلاقی و حداقل فرهنگی استوار است که احتمالاً با باورهای اسلامی و نظام ارزشی اسلام تعارض دارد. به نظر چامسکی، نه تنها میان باورهای فکری - فرهنگی جهانی شدن با فرهنگ اسلامی تعارض و ناسازگاری وجود دارد؛ بلکه یک رابطه متعارض و تضاد کامل میان این دو تفکر و دو حوزه تمدنی وجود دارد که فرایند جهانی شدن در پی امحای یکی به سود استیلای دیگری است (فاکس، ۱۳۸۱: ۴۶).

محمد عابد الجابری اهداف جهانی شدن را تخریب سه مقوله اساسی حکومت، امت و میهن برمی‌شمرد و می‌گوید: جهانی شدن؛ به فرهنگ‌ها و مقدسات ملل و زبان، حکومت‌ها، کشورها و ادیان آنان تجاوز می‌کند (عبدالحمید، ۱۳۸۰: ۳۷).

ادوارد سعید در زمره پژوهشگرانی است که جهانی شدن را از منظر مارکسیستی توضیح می‌دهد. این نگرش نسبت به جهانی شدن نگاه منفی و بدبینانه‌ای دارد، زیرا در این تلقی، جهانی شدن رسانه‌ها و ارتباطات باعث سلطه هرچه بیشتر سرمایه‌داری خواهد شد. نابرابری اطلاعات در جهان کنونی امکان دسترسی فرهنگ‌های غیرمسلط جهان سوم را ناممکن می‌کند. اگر جهانی شدن را به‌عنوان یک پروژه غربی تلقی کنیم و آن را معادل با غربی‌سازی بدانیم، آن‌گونه که چامسکی و سعید گفته‌اند، تعارض و چالش جدی جهانی شدن با اسلام واضح‌تر می‌شود. حتی اگر جهانی شدن را یک پروسه طبیعی بدانیم، باز هم به گونه‌ای با اسلام تعارض پیدا می‌کند. این تعارض را می‌توان با تحلیل محتوای درونی جهانی شدن و فرهنگ آموزه‌های سیاسی، اقتصادی و ارزشی که در فرایند جهانی شدن عالم‌گیر می‌گردد، توضیح داد. در فرایند جهانی شدن کدام الگوی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، جهانی و عالم‌گیر می‌شود؟

احتمالاً برخی چنین می‌اندیشیدند که جهانی شدن ظرفی عالم‌گیر است که در اختیار کلیه جوامع گذاشته می‌شود تا در آن، مظروف خاص و مورد نظرشان را جای دهند؛ به عبارت دیگر، از این منظر آنچه جهانی و عالم‌گیر می‌شود برخورداری از تکنولوژی اطلاعات، ارتباطات و توانمندی‌های ابزاری است که ملل دنیا با استفاده از این امکانات می‌توانند پیام تمدنی و صدای فرهنگی خود را منعکس سازند. گفته‌اند جهانی شدن شرایطی را ایجاد می‌کند که صداهای ضعیف قدرت انعکاس یابد و خویشتن را به گوش ملل دنیا رساند. اما آیا به‌راستی جهانی شدن تنها به مفهوم عالم‌گیر شدن تکنولوژی غربی است؟ آیا این تکنولوژی یک ظرف توخالی، خنثی و بی‌رنگ و بو است یا اینکه باورها و ارزش‌های خاصی را با خود حمل می‌کند؟ اگر تکنولوژی دارای رنگ و بوی فرهنگی و ارزشی است؛ کدام الگوهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در فرایند جهانی شدن با عالم‌گیر شدن تکنولوژی، جهانی و فراگیر می‌شود؟ تا چه اندازه این الگوها با نظام ارزشی اسلام و باورهای دینی سازگاری دارد؟

در بخش قبل گفته شد که از طرفی، رویه تکنولوژیک جهانی شدن نیز با باورهای فرهنگی و نظام ارزشی بی‌ارتباط نیست و برخی از لوازم و پیامدهای ارزشی و فرهنگی را با خود حمل می‌کند. لذا تکنولوژی، فرهنگ و نظام ارزشی خاصی را ایجاد می‌کند که در بیشتر موارد با ارزش‌های بومی و اسلامی تعارض دارد. از طرف دیگر، در فرایند جهانی شدن، عالم‌گیر شدن فرهنگ، سیاست و اقتصاد واحد و مشترک را در سطح جوامع بشری داریم و بنابراین، به‌صورت منطقی همه الگوهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، جهانی نمی‌شوند، زیرا در این حالت، دیگر مفهوم جهانی شدن به معنی ترویج و تسلط الگوی واحد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نخواهد بود. حتی بنابر استدلال کسانی که جهانی شدن را ظرف بی‌محتوا و ابزاری در اختیار همه فرهنگ‌ها و ادیان می‌دانند، باز هم این نکته واضح است که همه جوامع و فرهنگ‌ها بهره‌ای برابر از این ابزار یا ظرف ندارند و بالطبع، برخی نسبت به دیگران از وضعیت برتر برخوردارند و به میزان برتری، امکانات بیشتری برای عالم‌گیر ساختن الگوها و فرهنگ خود دارند. بنابراین، دنیای صنعتی غرب بیش از دیگران از توان جهانی کردن باورهای فرهنگی و ارزشی خود برخوردار است. در نتیجه، آنچه همراه با توسعه جهانی تکنولوژی جهانی و عالم‌گیر می‌شود؛ دموکراسی لیبرال، اقتصاد آزاد و فرهنگ و تمدن غربی است. از این‌رو، بنا بر برخی تفاسیر، جهانی شدن دارای ماهیت اقتصادی و در پی گسترش اندیشه اقتصادی لیبرال در نمودهایی چون بازار آزاد و تجارت جهانی است؛

اما از آنجا که تفکیک سیاست و اقتصاد و تأثیر تحولات اقتصادی بر حیات سیاسی جوامع را نمی‌توان پذیرفت، گسترش اقتصاد لیبرال، با تعمیم لیبرالیسم سیاسی و دموکراسی غربی همراه خواهد بود.

### ۱.۳ جهانی‌شدن و هویت اسلامی

بررسی رابطه جهانی‌شدن (اقتصادی) با ابعاد گوناگون اسلام (اقتصادی) از منظر نظریات مناظره سوم یا بازتاب‌انگاران، به‌ویژه نظریه سازه‌نگاری قابل توجه است. در نظریه سازه‌نگاری، هویت بازیگران (کارگزاران) بر اثر هنجارها و قواعد ملی و فراملی تعریف و به‌نوبه خود، باعث تعریف نقش و منافع وی در نتیجه رفتار و اقدام خاص می‌گردد. هنجارهای برگفته یا سرچشمه فراملی دارند و یا از فرهنگ، تجربه تاریخی و نظام ارزشی داخلی نشأت می‌گیرند. نکته مهم در ارتباط با هنجارهای فراملی است که از طریق «نظام اشاعه» به درون جامعه ملی رسوخ می‌کند و توانمندی هنجارها، در تعریف هویت کارگزاران، بستگی به سازگاری این هنجارها با نوع ملی آن دارد.

جهانی‌شدن بنا به تفسیر گیدنز هویت جدیدی را مطرح می‌کند و به تعمیم آن می‌پردازد. جهانی‌شدن از نظر فرهنگی به وضعیتی اشاره دارد که در پرتو آن، سنن و فرهنگ بومی تخریب می‌شود و نوعی همسان‌سازی فرهنگی ترویج می‌گردد. بنابراین، در فرایند جهانی‌شدن در چهارچوب اندیشه گیدنز، آموزه‌های تجدد، عالم‌گیر و جهانی می‌شود که در این میان، عناصر و مؤلفه‌های جدید به‌عنوان تشخیص و هویت مطرح می‌گردد. این هویت بر بستر باورهای لیبرالیستی غرب و در چهارچوب اندیشه لیبرالیسم تعریف و ارائه می‌شود (گیدنز، ۱۳۷۸ الف: ۴۲). به‌نظر وی، جهانی‌شدن که فراگردی باتحول ناهموار است و ضمن هماهنگ‌کردن، تفرقه نیز ایجاد می‌کند، صورت‌های تازه‌ای از هم وابستگی جهانی را به بار می‌آورد که در این صورت‌ها، «دیگران»ی وجود ندارند (گیدنز، ۱۳۷۸ الف: ۵۶). بنابراین، تعارض هویتی برآمده از فرایند جهانی‌شدن را با هویت اسلامی می‌توان چنین تلخیص کرد: در جوامع اسلامی باورهای دینی و نظام ارزشی اسلامی، بخش مهمی از هویت مسلمانان را شکل می‌دهد. این هویت خواه ناخواه در درون مرزهای اعتقادی و دینی تعریف می‌گردد و نوعی مرزبندی بین خود و بیگانه را مطرح می‌کند. تفاسیر و قرائت‌های مختلف از اسلام در این زمینه دارای تفاوت‌های جدی است، اما این تفاوت‌ها تنها خود را در پررنگ یا کم‌رنگ‌شدن مرز خودی و بیگانه نشان می‌دهند، هرچند در اصل اینکه دین و

باورهای اسلامی بخشی از هویت جوامع اسلامی را تشکیل می‌دهد؛ تا حدی اجماع نظر وجود دارد. با پذیرش این نکته هر چند تفسیر پلورالیستی مطلق از اسلام را اتخاذ کنیم، باز هم نوعی تعارض با هویت مطرح در فرایند جهانی شدن و زدودن مرزهای اعتقادی و مذهبی که جوامع را به خودی و بیگانه تقسیم می‌کند، مشاهده می‌شود.

رشد فزاینده گرایش‌های محلی‌گرایی، قومی و ناسیونالیستی در درون فرآیند جهانی شدن نشان از تعارض جهانی شدن با هویت‌های ملی و مذهبی دارد. این نکته را برخی از نظریه‌پردازان جهانی شدن با عنوان پارادوکس جهانی - محلی شدن یاد می‌کنند و می‌گویند: جامعه اطلاعاتی شبکه محور با یک تضاد درونی مواجه است، «زیرا هم‌زمان با ظهور جامعه شبکه‌ای جهانی، هویت‌های مذهبی، قومی و ملی نیز در حال اوج‌گیری و مقاومت در برابر جهانی شدن است و بر اثر این مقاومت‌ها جنبش‌های مذهبی، قومی و ملی شکل می‌گیرند. بسیاری از گروه‌های هویتی برای ابراز هویت خود، از همان ابزارهای جهانی شدن استفاده می‌کنند و از همین روست که روند جهانی - محلی شدن شکل می‌گیرد که خود یکی از نمودهای شرایط پست مدرن است». بنابراین، در فضای پست مدرنیسم، روایت‌های کلان ایدئولوژیک و هویت‌های بزرگ به نقد کشیده می‌شود و نوعی عبور از ماکرو ایدئولوژی به میکرو ایدئولوژی صورت می‌گیرد (Irvin, 1999: 10).

برخی از نویسندگان، بازتولید بنیادگرایی و رشد و احیای اسلامی (از جمله اقتصاد اسلامی) در کشورهای اسلامی را از این منظر به بحث می‌گذارند و رشد بنیادگرایی جدید را واکنشی در برابر تمامیت‌طلبی غرب ارزیابی می‌کنند که از طریق فرایند جهانی شدن تلاش می‌کند تا هژمونی خود را تثبیت نماید. در این چهارچوب، بنیادگرایی تنها گزینه معقول در برابر جهانی شدن فرهنگ و سیاست غربی است که از سوی برخی مسلمانان اتخاذ و دنبال می‌شود. یکی از پژوهشگران بر این باور است که جهانی شدن از غرب برخاست و اصولاً با توسعه اندیشه‌ها، ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی و تکنولوژی غرب ارتباط دارد. دو نوع واکنش مهم در قبال این فرایند قابل ردیابی است: نخست، مقاومت محلی که برای دفاع از هویت قومی و ملی در چهارچوب اندیشه ناسیونالیستی شکل گرفت و دوم بنیادگرایی اسلامی که در پی احساس خطر حذف هویت اسلامی در فرایند جهانی شدن بازتولید گردید. به نظر ارنست گلنر، نوعی ناسازگاری میان ادعاها و آموزه‌های مدرنیته - که در فرایند جهانی شدن، عالم‌گیر و جهانی می‌شود - با آموزه‌های اسلامی وجود دارد و این ناسازگاری موجب می‌گردد که هر دو، به نفع یکدیگر پردازند (Gillner, 2000: 3). به نظر مان، قوم‌گرایی و مذهب بیش از پیش



در مقابل جهانی شدن قد علم کرده‌اند. ناسیونالیسم قومی و نهضت‌های مقاومت مذهبی در سراسر جنوب ریشه گرفته‌اند (امینی، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

### ۲.۳ اقتصاد اسلامی و جهانی شدن

مسائل اقتصادی ارتباط تنگاتنگ و ریشه‌ای با مبانی و مفاهیم بنیادین جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها دارد. گرچه اقتصاددانان سعی بلیغ نموده‌اند مسائل اقتصاد را به‌عنوان علم اقتصاد مجزا از مبانی فلسفی جهان‌بینی‌ها مطرح کنند، برخلاف نظر آن‌ها، به‌تدریج این واقعیت آشکار شد که جهان‌بینی و اعتقادات و مفاهیمی که جامعه و افراد به آن‌ها اعتقاد دارند؛ در مسائل اقتصادی فوق‌العاده مؤثرند. خیلی از بحث‌ها، اعتقادی یا به اصطلاح مبتنی بر یک سلسله پیش‌فرض‌های اعتقادی است. در مشخصه‌های فلسفی یا مفاهیم مبنایی اقتصاد اسلامی، سه مشخصه اصلی وجود دارد:

(الف) اقتصاد اسلامی، مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی است.

(ب) اقتصاد از نظر اسلام، بخشی از قلمرو اختیار و حرکت انسان‌ها در جامعه و تاریخ است، یعنی در خدمت انسان است نه انسان در خدمت اقتصاد.

(پ) اقتصاد اسلامی در عین واقع‌گرایی، برخوردار از ارزش‌های معنوی و ضوابط اخلاقی است.

بر اساس جهان‌بینی توحیدی، انسان مسلمان در برابر خدا و جامعه انسانی مسئولیت دارد. اینکه انسان خود را در برابر خدا مسئول بداند، در تمام فعالیت‌های اقتصادی، تولیدی، توزیعی و مصرفی خود به این مسئولیت توجه دارد و آن‌ها را بر اساس این مسئولیت تنظیم می‌کند (شاهرودی، ۱۳۸۷: ۲۱). یکی دیگر از تأثیرات مبنایی جهان‌بینی توحیدی در اقتصاد، نفی امتیازات اقتصادی برای کانون‌های قدرت و ثروت، چه فردی و چه طبقاتی است. ارزشی بودن اقتصاد اسلامی نیز بسیار مشخص است. یکی از هدف‌های مهم نظام اقتصاد اسلامی، برپایی عدل و قسط و به تعبیری عدالت اجتماعی است. بخش وسیعی از مسائل اقتصادی اسلام را بحث عدالت اجتماعی و تأمین اجتماعی می‌گیرد. عدالت یک اصل و یک هدف اقتصادی است و هر گاه روش و سیاست‌های اقتصادی جامعه در تضاد با عدالت قرار گیرد، عدالت مقدم است.

دو تن از نویسندگان به نام‌های مصطفی کمال پاشا و احمد ساماترا در زمینه رابطه اسلام و جهانی شدن، ناسازگاری و تعارض این دو مقوله را با تمرکز بر آموزه‌های دینی و به‌ویژه

مفهوم سعادت و رستگاری توضیح می‌دهند. در این نگاه، مفهوم رستگاری به‌عنوان مفهوم مرکزی و کلیدی تعالیم اسلامی در فرایند جهانی شدن با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌شود. مفهوم رستگاری تنها یک مقوله فردی و منحصر در روابط فردی و خانوادگی نیست، بلکه این مفهوم در روابط سیاسی و اجتماعی نیز با نوعی نظام سیاسی خاص و روابط اجتماعی ویژه‌ای مرتبط است. سعادت و رستگاری فردی و اجتماعی در یک نقطه اصلی به هم می‌رسند و آن، اعتقاد به توحید و ربوبیت خدای یکتاست. سعادت‌تی که اسلام مطرح می‌کند در عرصه اجتماعی روابطی عادلانه و برابر را مد نظر دارد و درحوزه سیاست نیز با ساختار سیاسی مشروع و کارآمد که قبل از هر امری بتواند عدالت اجتماعی را برپا دارد، پیوند می‌یابد. بنابراین، درحالی که سعادت و رستگاری فرد و جمع از نظر اسلام در چهارچوب ارزش‌ها و هنجارهای دینی مورد توجه قرار می‌گیرد؛ جهانی شدن با ترویج نظام ارزشی خاص خود، این مقوله اساسی اسلام را به چالش وامی‌دارد، زیرا محتوای جهانی شدن، مبنای متعارض با رستگاری اسلامی را مطرح می‌کند. جهانی شدن رستگاری و سعادت بشری را با مفهوم قرارداد اجتماعی به‌عنوان مبنای اساسی لیبرالیسم پیوند می‌زند، بنابراین، نوعی تعارض و ناسازگاری جدی میان دو مقوله مزبور مشاهده می‌گردد (Pasha & Samatra, 1996: 123).

#### ۴. نتیجه‌گیری

از مجموع نوشتار حاضر در صفحات پیشین، این‌گونه می‌توان فهمید:

(الف) پدیده جهانی شدن، علی‌رغم موافقین و مخالفین آن، پدیده‌ای است عینی / ذهنی که دارای آثار مشهود و ملموس است.

(ب) بعد اقتصادی این پدیده نسبت به دو بعد دیگر، سیاسی / فرهنگی، از قدمت، تأثیر و فراگیری بیشتری برخوردار است.

(پ) این پدیده در اواخر قرن بیستم به‌واسطه تحولاتی همچون انقلاب اطلاعات و ارتباطات، فروپاشی شوروی و پایان نظام دو قطبی از سرعت و شتاب روزافزونی برخوردار شده است.

(ت) جهان در معرض فرایند وابستگی و پیوستگی فزاینده و شدیدی است، به‌گونه‌ای که سخن گفتن از اقتصادهای ملی یا صلاحیت قضایی محلی به‌طور جداگانه، بیش از پیش نامناسب می‌شود.

(ث) جهانی شدن در همه ابعاد ریشه در نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم دارد.

ج) اسلام تنها دینی است که ممکن است ادعای مقابله ایدئولوژیک با لیبرال دموکراسی را داشته باشد، ولی به تعبیر فوکویاما، به چند دلیل چالشی تاریخ‌ساز برای جهان نیست. نخست اینکه در بهترین شرایط، اسلام برای غیرمسلمانان پذیرفتنی نیست. دوم آنکه، مدل‌های عملی نظام‌های اسلامی (اقتصادی) در دهه‌های اخیر چندان موفق و ایده‌آل جلوه نکرده‌اند و گرایش به اسلام سیاسی در خود جهان اسلام زیاد نیست. سوم آنکه، حتی در کشورهای اسلامی نیز مدل‌های سیاسی - اقتصادی لیبرال دموکراسی به‌عنوان راه حل جدی برای رفع مشکلات سیاسی - اقتصادی پذیرفته شده است. علاوه بر اینکه میان پدیده جهانی شدن و مبانی نظری آن و اسلام تعارضات و تباین‌های عدیده‌ای وجود دارد (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۸۳).

چ) بازتاب اسلام نسبت به پدیده جهانی شدن در ابعاد سه‌گانه، بیشتر انفعالی و تدافعی است؛ چنانچه در مقاطع گذشته چنین موضع‌گیری را در قبال دو پدیده ناسیونالیسم و کمونیسم داشته است.

ح) فقه پویا در تلفیق مبانی نظری اقتصاد اسلامی و ارائه مدل رشد و توسعه اسلامی با فضای موجود جهانی شده، در پیشرفت کشور مؤثر است.

## کتاب‌نامه

- اسمیت، استیو و جان بلیس (۱۳۸۳). *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر تهران.
- آکسفورد، باری (۱۳۷۸). *نظام جهانی، اقتصاد، سیاست و فرهنگ*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه. امینی، علی‌اکبر (۱۳۸۳). *جهانی شدن و جهانی سازی*، تهران: نشر دیگر.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴). *نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن*، تهران: سمت.
- سجادی، حمید (۱۳۸۳). *اسلام و جهانی شدن*، تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات.
- شاهرودی، محمود [سلسله درس گفتارها] (۱۳۸۷). *مفاهیم مبانی اقتصاد اسلامی*، اندیشه‌گستر سایپا، ش ۸۳
- عبدالحمید، محسن (۱۳۸۰). *جهانی شدن از منظر اسلامی*، هفته‌نامه پگاه حوزه، ش ۳۷.
- فاکس، جرمی (۱۳۸۱). *نوام چامسکی و جهانی سازی*، ترجمه مزدک انوشه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اسلامی.
- گروه نویسندگان (۱۳۸۲). *بازشناسی لیبرالیسم و جهانی شدن*، تهران: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸ الف). *راه سوم بازسازی سوسیال دموکراسی*، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران: شیرازه.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸ ب). *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱). *جهانی شدن: فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی.*

نهاداندیان، محمد (۱۳۸۳). *ما و جهانی شدن*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.  
هابرماس، یورگن (۱۳۸۰). *جهانی شدن و آینده دموکراسی: منظومه پسااملی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز.

- Albrow, M. (1996). *The Global Age*, Cambridge Polity Press.
- Gillner, Ernest (1998). *Postmodernism Resonance Religion*; Columbia University Press.
- Gilpin, R. (ed.) (2002). *The Rise of American Hegemony, in Two Hegemonies*, Patrice O'Brien Aldershot, Ash hate publishing.
- Held, D. (1999). *Global Transformations*, Cambridge Polity Press.
- Irvin, Martin (2001). *Globalization and Syberculture*, INET.
- Kotz, David (2002). "Globalization and Neoliberalism, Rethinking Marxism", *Journal of Economics, Culture & Society*
- krasner, S. (2001). *Globalization Power and Authority*, in American Political Science association Annual Meeting; San Fransisco.
- Kruger, Anne (2004). *Trade Policies and Developing Nations*, New York: Palgrave.
- Ohmae, K. (1995). *The End of Nation State Rise of Regional Economies*; New York: Free Press
- Pasha, Mustapha Kamal & Samatra, Ahmad (2003). *The Resourance of Islam*. In: Janes H. Mitteian (ed), *Globalization: Critical Reflections*, Baulder.
- Robertson, R. (1992). *Globalization Social Theory and Global Culture*; London: Sage.
- UNCTAD (2004). *Globalization and Development Facts and Figures*; New York: United Nations.